بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ‏ الْعَالَمِين وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدنا و نَبیِّنا و حَبیبَ إلهَنا أبی القاسم مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعين سیَّما بَقیَّةُ اللهِ الأعظَم مولانا الحُجَّةِ بنِ الحَسَنْ وَ لَعْنَةُ الله علی أعدآئهم أجْمَعین إلی قیامِ یَومِ الدّین

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیِ ألَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

‏ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ 118

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ 119

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ 120

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ 121

پناه می‌برم به خدا از شرّ شیطان رانده شده

به‌نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر

< پس اگر به آيات او ايمان داريد، از آنچه نام خدا  [به هنگام ذبح‌]  بر آن برده شده است]، بخوريد. >

< چرا از چیزها [= گوشتها] ئی که نام خدا بر آن‌ها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید؛ (که در این صورت، خوردن از گوشت آن حیوانات جایز است.) و بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی‌دانشی، (دیگران را) گمراه می‌سازند؛ و پروردگارت، تجاوزکاران را بهتر می‌شناسد.>

< و گناه آشكار و پنهان را رها كنيد، زيرا كسانى كه مرتكب گناه مى‏شوند، به زودى در برابر آنچه به دست مى ‏آوردند، كيفر خواهند يافت.>

<و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار، گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آن‌ها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود!>

\*\*\*

## اسلام؛ دینی قانونمند

این چهار آیه شامل دو حکم از احکام فرعی دینی است: مسئله‌ی اول؛ تحلیل[[1]](#footnote-1) و تجویز خوردن گوشت حیوان مزکّی، یعنی حیوانی که طبق دستور شرع مقدّس کشته شده است. و مسئله‎‌ی دوّم: تحریم[[2]](#footnote-2) خوردن گوشت «حیوان غیر مزکّی»[[3]](#footnote-3) است.

می‌دانیم که دین مقدّس اسلام، به تمام شئون زندگی ما توجّه دارد . در دین، تمام کارها، از پست‌ترین کار انسان گرفته تا شریف‌ترین کار، دارای حکم و قانون است. ولی بعضی از احکام، صریحاً و بعضی هم به طور خلاصه در متن قرآن آمده است که روشن ساختن آن به بیان رسول اکرم ؟ص؟ موکول شده است.

<وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ>[[4]](#footnote-4)؛

<اين قرآن را به سوى تو فرود آورديم تا براى مردم آنچه را به سوى ايشان نازل شده است توضيح دهى.>

این آیه نشان می‌دهد، قسمتی از احکام، در قرآن به‌طور خلاصه آمده و نیاز به بیان رسول اکرم ؟ص؟ دارد و قسمتی هم که به‌خاطر مصالحی، یا عدم فرصت کافی در زمان حیات ایشان، بیان نشده، به بیان عترت ؟عهم؟ واگذار شده است؛ آن‌هم طبق روایتی که میان همه‌ی فرق اسلامی متواتر است؛

<ِإِنِّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ بَيْتِی>[[5]](#footnote-5)؛

<همانا من در ميان شما دو چيز سنگين و گران می‌گذارم، كه اگر بدان‌ها چنگ زنيد، هرگز پس از من گمراه نشويد: كتاب خدا و عترت من؛ اهل بيتم.>

در این روایت، عترت ؟عهم؟ به عنوان مبیّن قرآن معرّفی شده‌اند. پس تمام گفتار و رفتار ما دارای حکم است. برخی احکام، صریحاً، و برخی مجملاً در متن قرآن آمده‌اند که روشن ساختن آن‌ها، به بیان رسول اکرم ؟ص؟ و عترت ؟عهم؟ واگذار شده است.

## احکام و اقسام گوشت در اسلام

از جمله افعال ما، غذا خوردن است. مواد غذایی هم شامل مواد گوشتی و غیر گوشتی می‌شود. در دین مقدّس اسلام، گوشت احکام و اقسام خاصّی دارد:

1. حیوانی نجس العین و حرام گوشت است؛ مثل سگ و خوک؛ این دو، هم نجس‌العین[[6]](#footnote-6) هستند و هم حرام.

2. برخی حیوان‌های دیگر، طاهرالعین[[7]](#footnote-7)، امّا حرام گوشتند؛ مثل گربه و روباه و گرگ و ... .

3. دسته‌ای دیگر از حیوانات، هم طاهرالعین و هم حلال گوشتند؛ مثل گاو و گوسفند و شتر و ... . البتّه اینطور نیست که به هر کیفیّت بتوان حیوانات حلال گوشت را خورد. طبق شرع مقدّس اسلام، ذبح آن‌ها باید شرایطی داشته باشد؛ اگر با آن شرایط کشته شوند، خوردنِ گوشتشان جایز است: 1. ذابح[[8]](#footnote-8) باید مسلمان باشد. 2. موقع ذبح حیوان «بسم الله» بگوید. 3. حیوان را رو به قبله قرار دهد. 4. با سلاح آهنین، چهار رگ حیوان را قطع کند. 5. خون به قدر متعارف از حیوان خارج بشود. اگر حیوانی طاهر و حلال گوشت، با این شرایط کشته شود، حلال و پاک، و خوردنش جایز است.

عرض شد که از جمله شروط ذبح حیوان حلال گوشت، گفتن «بسم الله» است. اگر این کار، انجام گیرد، حیوان، حلال و پاک، و خوردنش جایز است. اگر همه‌ی شرایط، رعایت شد؛ یعنی مسلمانی حیوان حلال گوشت و طاهر العینی مثل گوسفند را به سمت قبله خواباند و با سلاح آهنین چهار رگش را هم قطع کرد و خون هم، به قدر متعارف خارج شد، ولی عمداً «بسم الله» نگفت، این حیوان مِیتِه، و خوردنش در اسلام حرام است. آیات مورد بحث، روی این مطلب، تأکید دارند.

## دستور خداوند در جوّ ایمان

<فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ... >؛

به اصطلاح طلّاب، «ف» در اینجا، فای تفریع است؛ یعنی «فَکُلُوا» متفرّع بر مطالب قبلی است که درباره‌ی توحید، حقیقت قرآن و وحی و نبوّت گفته شد؛

<وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ>[[9]](#footnote-9)؛

<و ما دل‌ها و چشم‌های آن‌ها را واژگونه می‌سازیم.>

از آثار شوم گنه‌کاری همین است که حیات معنوی انسان را به خطر می‌اندازد و ادراک معنوی او را فلج می‌کند؛ چشم و گوش باطنی که باید نغمه‌ی معنوی بشنود و حیات معنوی را ببیند، نخواهد دید و نخواهد شنید. این مطالب، در آیات قبل گفته شد. پس شما وقتی این مطالب را فهمیدید، «فَکُُلوا»؛ اگر موحّد، تابع وحی و قرآن و مسلم باشید؛

<إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ>[[10]](#footnote-10)؛

<در حقيقت دين، نزد خدا همان اسلام است.>

باید در مقابل وحی تسلیم باشید. از جمله دستورات ما این است: گوشتی که نام خدا هنگام ذبح آن برده شده، بخورید. «فَکُلوا» فای تفریع است؛ یعنی این مسئله، فرع بر ایمان است، که در آیات قبل، درباره‌ی آن‌ها صحبت شد؛ در جوّ ایمان به شما می‌گوییم: از گوشت‌هایی که نام خدا، هنگام ذبح آن برده شده، بخورید. البتّه به اصطلاح علما، «کلوا» هم در معنای واجب نیامده، که واجب است بخورید و اگر گوشت نخورید، گناه کرده‌اید؛ یعنی مباح و بر شما جایز است که از آن‌ها بخورید. اگر مقصود اکتفاء باشد که واجب می‌شود؛ یعنی بر شما واجب است که به همین گوشت‌ها اکتفاء کرده، و از از حکم خدا تعدّی نکنید. اگر منظور، اکتفاء نیست، بلکه خودِ خوردن، مدّنظر است، باید گفت که خوردن گوشت گوسفندی که مزکّی هم هست، واجب نبوده، بلکه جایز است.

## سرمشقی قرآنی در القای احکام

<إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ... >؛

با شما مؤمنین صحبت می‌کنیم نه با کفّار؛ شما مؤمنین بحث می‌کنیم که در جوّ ایمان، و موحّد هستید و گنه‌کاری را سمّ مهلک می‌دانید. دستور ما این است: چنین گوشتی بخورید؛ خوردن گوشتی غیر از این گوشت جایز نیست. مثلاً اگر گوشتی از بلاد کفر آمده و تزکیه‌اش احراز نشده، میته است و خوردنش بر شما جایز نیست.

این قاعده‌ای کلّی و سرمشق ماست که وقتی می‌خواهیم با مردم درباره‌ی احکام بحث کنیم، باید ابتدا جوّ ایمان در آن‌ها به‌وجود بیاوریم، سپس احکام را به آن‌ها القاء کنیم. باید مراقب باشیم؛ بحث درباره‌ی احکام فرعی، با کسی که اعتقادات اصیلش صحیح نیست، بحث غلطی است. اگر جوانی تحصیلکرده، روشن‌فکر، متجدّد، متمدّن و متخصّص در بسیاری از علوم و با مدرک از بهترین مراکز علمی در مباحثه‌ای به شما ‌بگوید: «نام خدا بردن چه اثری روی حیوان دارد که اگر انجام نشود، حیوان مردار است؟ ما آزمایش کرده‌ایم و هیچ اشکال و میکروبی در آن ندیدیم. چرا شما آن را حرام می‌دانید؟» اگر او اعتقادی به خدا، وحی و نبوّت نداشته باشد، پاسخ شما، در مواجهه با سخنان او چیست؟ با چنین اعتقاداتی، ممکن نیست او را قانع کنید. هرچی بگویید، در نظر او موهوم پرستی و خرافات است. باید از ابتدا بدانیم که طرف مقابل ما، در اصول اعتقادات در چه حدّی است. آیا خدا را قبول دارد؟ وحی را چطور؟ اگر خدا را واقعاً با صفت کمال و حکمتش قبول دارد، به‌دنبال حکمت، وحی را هم قبول کرده، نبوّت و قرآن را نیز؛ بدین ترتیب می‌توان با او درباره‌ی ذبح حیوانات وارد بحث شد. می‌توان چنین پاسخی به او داد: همان خدایی که به حکمت، همان پیغمبری که به وحی و نبوت، و همان قرآنی که به‌عنوان کتاب آسمانی آن را قبول داری، گفته است چنین کاری حرام است و اگر از دستور من تخلّف کنید، مرتکب فسق شده‌اید و همین، روح شما را از خدا دور می‌کند.

کسی که اصلاً برای انسان، بُعد روحی قائل نیست، فقط روی جسم بحث می‌کند، و محور فکرش روده و معده است. او می‌گوید چه چیزی روی روده یا معده تأثیرگذار است. خط شما از او جداست؛ مسیر شما مسیر روح است. انسان نه‌تنها جسم، بلکه جنبه‌ی روحی هم دارد. انسان روح دارد و روح انسان ضرر و منفعتش در بُعد و قرب به خداست؛ اگر به خدا نزدیک شد، سالم است و حیات ابدی دارد، و اگر از خدا دور شد، بیمار است و به مرگ ابدی دچار شده است.

پس، اوّل باید برای طرف مورد بحث، اثبات کنیم که خدایی وجود دارد که حیّ، علیم، قدیر، حکیم است. سپس نبوّت، وحی و کتاب آسمانی را هم برای او ثابت کنیم. سپس باید دو بعدی بودن انسان، طبق قرآن را برای او توضیح دهیم؛ بُعد جسمی و بُعد روحی. میکروب مربوط به بُعد جسمانی است. در حالی‌که ما روی جسم بحث نمی‌کنیم. در پاسخ شبهه‌ی او ما می‌گوییم: شاید گوسفندی که اسم خدا هنگام ذبحش برده نشده، به جسم ما ضربه نزند و میکروبی نداشته باشد، امّا به روح لطمه می‌زند، چون روح، از فرمان خدا تبعیّت نکرده و فاسق شده؛ فسق هم دوری از خداست و دوری از خدا یعنی مرگ ابدی انسان.

## مباحثه‌ی مضر، کدام است؟

بعضی جوان‌های متدیّن که می‌خواهند به‌خوبی دین را بپرورانند و برای مردم بگویند، اشتباه می‌کنند. وقتی با کسی مواجه می‌شوند که هیچ اعتقادی ندارد، می‌خواهند درباره‌‌ی ذبح گوسفند و تأثیر بردن نام خدا بحث کنند. امّا باید بدانیم، در این‌صورت هرچه بگوییم، به ما می‌خندد. و این بحث، نه تنها مفید و تأثیرگذار نیست، بلکه ضرر هم دارد، برای او ثابت می‌شود که موهوم پرستیم و حرف‌های بی‌اساس می‌زنیم. پس با کسی که اعتقاد درستی ندارد بحث فرعی نکنید. با او بحث اصولی کنید؛ اگر می‌توانید وجود خدا و دیگر اصول عقایدش را اثبات کنید، این کار را انجام دهید. در غیر این‌صورت، او را به کسی ارجاع دهید که اهل فن باشد. همچنین می‌توانید کتاب‌هایی در اختیارش بگذارید تا اصول عقایدش محکم شود، وقتی عقایدش محکم شد، می‌توان با او وارد بحث فرعی شد. پس هرگز درباره‌ی مسائل فرعی با کسانی که اعتقاد اصولی ندارند، بحث نکنید.

## منشأ نیاز به وحی

نکته‌ی آیه این است: ما گفتیم از گوشتی که اسم خدا بر آن برده نشده، نخورید؛ <إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ>؛ اگر در جوّ ایمان زندگی می‌کنید و خدا، وحی، نبوّت، قرآن، معاد و بُعد روحی برای انسان را قبول دارید، و معتقدید که قرب به خدا، حیات ابدی، و بُعد از او، مرگ ابدی را در پی دارد. پس طبق فرمان خدا، گوسفندی که هنگام ذبحش، نام خدا برده نشده، حرام، و خوردنش فسق و مخالفت با فرمان خداست، نافرمانی از خدا دوری از اوست، و دوری از خدا یعنی جهنّم.

نکته‌ی دیگر اینکه اگر از فرمان پروردگار اطاعت نکنی، مشرکی؛ یعنی با نافرمانی از او، غیر خدا را شریک قرار داده‌ای؛ یا نفس امّاره یا افکار باطل دوستان شیاطین را. آنان \_دوستان شیاطین\_ از عقل اطاعت می‌کنند نه از وحی. عقل تا جایی فایده دارد که ما را به خانه‌ی وحی برساند؛ کار عقل همین است.

در اصول عقاید باید با عقل کار کرد؛ آنجا بحث تقلید نیست، بحث عقل است. عقل، ما را روشن می‌کند و تا خانه‌ی وحی می‌رساند. پس از آن، هرچه او گفت باید بپذیریم، هرچند آن را نپسندیم. شعاع عقل، تا در خانه‌ی وحی است. وحی که رسید، می‌گوید مادر زن برای همیشه، و خواهر زن به‌طور موقّت بر شما حرام است. اینکه چرا یکی موقّت و دیگری ابدی حرام است مسائل فرعی است. یا مثلاً نمازهای اخفاتی را باید آهسته، و نمازهای جهری را باید بلند بخوانید. اینکه چرا یکی بلند، و یکی باید آهسته خوانده شود، مسئله‌ای فرعی است.

مسائل فرعی، مربوط به وحی است؛ یعنی وحی مطلبی را می‌گوید که عقل من، آن را درک نمی‌کند. ولی باید بدانیم، اگر عقل ما قادر به درک برخی مسائل بود، محتاج وحی نبودیم. ناتوانی عقل به ما نشان می‌دهد که محدودیم، و همه چیز را نمی‌فهمیم. نمی‌دانیم آینده چه خواهد شد، و اعمالمان پس از مرگ چه اثری دارد؛ این مسائل را وحی می‌فهمد؛ پس به در خانه‌ی وحی برو.

## ریاضت‌های بدعت‌آفرین

<وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ... >؛

«مَا لَكُمْ»، ممکن است «مای نافیه» یا «مای استفهام تَعجیبی» باشد. اگر نافیه باشد، معنای آن روشن است: شما حق ندارید، در دین دخالت کرده، و گوشت حیوان مزکّی را نخورید و آن را بر خود، حرام کنید. چه بسا برخی طوائف، برای تقرّب به خدا، گوشت یا روغن حیوانی را به خود حرام می‌کنند؛ به قول خودشان، می‌خواهند ریاضت بکشند و تقرّب بجویند! چنین کارهایی، دین‌سازی و بدعت است. کسی حق ندارد در شریعت دخالت کرده و بگوید برای تقرّب به خدا، حلالی بر من حرام است. شما این را از خود می‌سازید، خداوند این را بر شما حرام نکرده است. آنچه را که او حلال شمرده، حلال است. و آنچه را که او حرام شمرده، حرام است.

البتّه گاهی شما طبعاً به گوشت حلال میل ندارید، یا به علّت بیماری، برای شما مضرّ است و طبیب، شما را از خوردن آن منع کرده؛ در این‌صورت، ایرادی ندارد. امّا جایی که میل طبیعی دارید، منع طبّی هم ندارید، و فقط به عنوان تقرّب به خدا، چیزی را بر خود حرام می‌کنید؛ این دین‌سازی و بدعت است. شما حق ندارید در دین خدا دخالت کنید، و حلال و حرامی از خودتان جعل کنید. خداوند فرموده <فَكُلُوا>؛ از گوشت مزکّیٰ بخورید؛ کسانی‌که برای تقرّب به خدا، حیوانی را بر خود حلال می‌کنند، بدانند که این کار، ساختن حکمی است که خدا نگفته. این، یک معنای «ما».

احتمال دیگر، این است که «استفهام تعجیبی» باشد. یعنی چرا شما نباید بخورید؟ خوردن گوشت مزکّیٰ چه زیانی برای شما دارد؟! یا نخوردنش برای شما چه نفعی دارد؟! به هر حال هر دو معنی محتمل است.خدا محرّمات را بیان کرده است. از نزد خود، حلال و حرامی نتراشید.

## بدعت‌آفرینی ممنوع!

<... وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ ...>؛

خدا به تفصیل، حرام‌ها را بیان کرده است. البتّه ممکن است، اشاره‌ای به سوره‌ی نحل باشد، چون هر دو سوره، مکیّه هستند. در سوره‌ی نحل بیان شده:

<إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ>[[11]](#footnote-11)؛

<خداوند، مردار، را بر شما حرام کرده است.>

در آن‌ آیه، خدا آنچه را بر شما حرام بوده، نام برده، ولی نگفته‌ گوشت حیوان مزکّیٰ حرام است. بنا بر این، گوشت مزکّیٰ را به بهانه‌ی تقرّب به خدا، بر خود حرام نکنید، که کارهایی از این قبیل، بدعت است.

## قاعده‌ی اضطرار

<... إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ...>؛

البتّه چنانچه اضطراری پیش آید، محرّمات، حلال می‌شوند.[[12]](#footnote-12) اضطرار یعنی اگر آن را نخورد، می‌میرد؛ مثلاً در جایی قرار گرفته است که هیچ موادّ غذایی، غیر از مردار نیست. طبیعتاً اگر گرسنگی او را در تنگنا قرار داده و او چیزی نخورد، خواهد مُرد. در چنین موردی، نه‌تنها جایز، بلکه واجب می‌شود، به وسیله‌ی خوردن گوشت مردار، خودش را زنده نگه دارد. به اصطلاح، گوشت مردار، عنوان ثانوی پیدا می‌کند. عنوان اوّل: میته حرام است؛ این مشخّص است. عنوان ثانوی این است که حرام، «مضطرٌّ الیه» می‌شود. هر چه عنوان «مضطرٌّ الیه» پیدا کند، واجب می‌شود. شراب‌خواری به عنوان اوّلی حرام است، امّا اگر همین شراب‌خواری عنوان ثانوی پیدا کرد، یعنی «مضطرٌّ الیه» شد، استفاده از آن، واجب می‌شود. کسی را در نظر بگیرید که در جایی واقع شده، که جز شراب، چیزی برای نوشیدن وجود ندارد. با این وضع، او از تشنگی می‌میرد. در این‌صورت نوشیدن شراب، نه‌تنها بر او حلال، که واجب می‌شود خودش را به وسیله‌ی آن، از مرگ برهاند.

نباید کسی خیال کند فقیه عنوان ثانوی معیّن می‌کند. این مسئله به فقیه مربوط نیست. هر دو عنوان را شارع معیّن کرده است. عنوان مِیتِه و حرام بودنش را خود شارع معیّن کرده است. عنوان «مضطرٌّ الیه» را هم، خداوند در همین آیه معیّن کرده است.

فقیه، و حتّی پیامبر ؟ص؟ هم، حق ندارد، حکمی از نزد خود بیاورد. «حکم»، مختصّ به ذات اقدس حقّ است؛ او حکم را تشریع، پیغمبر ؟ص؟ آن را روشن، و فقیه هم حکم را به دست می‌آورد؛ او حُکم‌ساز نیست و حقّ چنین کاری را نیز ندارد. او عنوان را به دست می‌آورد، و تحت آن عنوان، حُکمش روشن است. عنوان میته در شرع مقدّس حرمت است. عنوان مضطرٌّ الیه نیز، حکم وجوبش مشخّص است.

## باسوادانِ گمراه!

<وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ>؛

این آیه هشداری است که مراقب باشید در هر زمان، ممکن است در میان شما افراد بسیاری با چهره‌هایی فریبنده و ظاهری دینی و عالمانه پیدا شوند که خود را صاحب بهترین مدارج علمی معرّفی کنند. آن‌ها قصد گمراه کردن و دزدیدن افکارتان را دارند. بنا بر این ممکن است مطالبی شیطانی به شما القاء کنند. در یکی از آیات بعدی داریم که شیاطین در قلب دوستانشان، این افکار را می‌اندازند و آن‌ها هم، با همان افکار، شما را اغوا می‌کنند. گفتیم اگر در هنگام ذبح حیوانی، «بسم الله» نگوییم، او میته و حرام است. ممکن است یکی از القائات دوستان شیاطین این باشد که بگویند چرا آن گوشت، حرام است؟ مگر نگفتن «بسم الله» چه زیان و گفتنش چه سودی دارد؟ مراقب باشید! بسیاری از مردم، موحّد نبوده و اطّلاعاتی هم از ماهیت و حقیقت دین و وحی و نبوّت ندارند، بلکه تابع اهواء نفسانی‌ و افکار خود هستند.

<بِغَيْرِ عِلْمٍ>؛ عالم هم نیستند. البتّه منظور این نیست که بی‌سوادند؛ بسیاری از باسوادها، گمراه و هواپرستند. نباید هرکس باسوادبود، او را عالم بدانیم. از دیدگاه قرآن عالم آن است که خَشیَت دارد؛

<إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ>[[13]](#footnote-13)؛

<از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند.>

کسی که خوف خدا در دل او نشسته، و یقین سراپای او را فرا گرفته، عالم است؛ او از حقایق دین، اطّلاع دارد. دیگران، فقط باسوادند و در رشته‌هایی تخصّص دارند، امّا از نظر قرآن «غیرعلم» هستند؛ یعنی علم همراه با «خشیت»[[14]](#footnote-14) و حقیقت وحی و جهان‌بینی الهی را کسب نکرده، و تابع اهواء نفسانی‌اند. ممکن است فردی بی‌سواد باشد، امّا در مقابل وحی تسلیم باشد. آینده‌ی او روشن است. امّا ممکن است کسی هم عالم و باسواد باشد، امّا در مقابل وحی تسلیم نباشد؛ طبیعتاً او عالم اسلامی \_ قرآنی نیست. چنین افرادی، هوا پرستانی هستند که افکار خود را تعقیب می‌کنند، و در جوّ ایمان و توحید واقع نشده‌، و علم مدّنظر قرآن را ندارند. کسی می‌تواند حق را بشناسد که با رب ارتباط داشته باشد.

## برنامه‌ی زندگی را از که باید گرفت؟

<... إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ>؛

تنها ذات اقدس خدا که شما را آفریده و از سرنوشتتان باخبر است، می‌داند راه و برنامه شما چیست، و مبداء و مقصد کجاست؟ او می‌تواند به شما برنامه دهد. و او می داند چه کسی در راه راست چه کسی از راه راست منحرف است. تنها خدا عالم است و می‌داند متعدّی و تجاوز‌گر کیست. پس مراقب باشید برنامه‌ی خود را از کسانی بگیرید که عالم به اسلام و قرآنند؛ کسانی که خوف از خدا در جانشان نشسته و حقایق را آنچنان که هست گرفته و تحویل می‌دهند. شرط پیروی از آن‌ها این است که هم عالم باشند و هم هواپرست نباشند. عالم هواپرست هم مثل جاهل، به بیراهه می‌رود. امّا عالمی که تابع اسلام باشد و هواپرست نباشد، البتّه که با خدا در ارتباط است.

## معانی گناه ظاهر و گناه باطن

<وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ ...>؛

هم گناه ظاهر، و هم گناه باطن را ترک کنید. «ذَرُوا» در معناهایی چون رها کنید، واگذارید، فاصله بگیرید، به کار رفته است. هم گناه ظاهر، و هم گناه باطن با کلمه‎‌ی «اثم» آمده است. احتمالاً گناه ظاهر همان معاصی است که از اعضاء و جوارح صادر می‌شود؛ مثل اینکه چشم انسان نگاهش بر اساس رضایت خدا نباشد. امّا عقاید فاسد، اخلاق رذیله، و نیّت‌های ناپاک گناهان باطن هستند.

شاید یکی از مفاهیم دیگر گناه ظاهر و باطن این باشد: گناه ظاهر، آن است که فسادش برای همه آشکار و روشن است؛ مثلاً همه می‌دانند ظلم و دروغ بد است. امّا فساد برخی گناهان، بر همه کس روشن نیست؛ مثلاً همه متوجّه نمی‌شوند که در گوشت میته خوردن، چه فسادی است. فساد آن مخفی است. چه بسا به نظر بعضی افراد، گوشت خوک یا خرچنگ غذای بسیار لذیذی هم باشد. فساد گناهان باطنی مخفی است. و خداوند برای ما که در محیط ایمان گام برمی‌داریم، گناهان را آشکار کرده است.این دو احتمال.

احتمال سوّم این است: در دوران جاهلیت، عدّه‌ای معتقد بودند که زنا و بی‌عفتی اگر علنی باشد قبیح، و اگر در پنهان و با توافق طرفین انجام گیرد، عیبی ندارد! در حال حاضر هم برخی افراد چنین نظری دارند؛ گناه ظاهر و علنی را قبیح می‌دانند، امّا گناه پنهانی را خیر. قرآن می‌گوید چنین نیست؛ گناه چه در ظاهر، چه در باطن، چه علنی، و چه در خفا انجام گیرد، تفاوتی ندارد و گناه است. شرع مقدّس گناه را تحریم کرده؛ حال به هر کیفیتی که انجام شود.

## تجارت‌خانه‌ای به وسعت دنیا

<... إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ ...>؛

این هم بیان جالبی از قرآن کریم است؛ «کسب الاثم» کسانی که کسب گناه می‌کنند. از گناه تعبیر به کاسبی کرده؛ یعنی دنیا بازار است و همه‌ی انسان‌ها، در حال کاسبی کردن و تجارت هستند. مولای ما امام هادی می‌فرماید:

 <الدُّنْیَا سُوقٌ‏ رَبِحَ فِیهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُون‏>[[15]](#footnote-15)؛

<دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می‌برند و دیگران زیان می‌بینند.>

ما چگونه کاسبی هستیم و سرمایه‌مان چیست؟ سرمایه‌ی ما عمر است؛ همین عمر و قوایی که داریم. هرکس، چیزی دارد؛ نیروی جوانی، پول، زور، علم، قدرت بیان، قدرت قلم، و آبرو و ...؛ همه‌ی این‌ها دارایی‌ و سرمایه‌های ما در این بازار است که آن‌ها را صرف می‌کنیم و به کار می‌اندازیم، امّا در مقابل، چه چیزی کسب می‌کنیم؟ عدّه‌ای بار طاعت، عبادت، و خدمت‌گزاری به خدا و خلق خدا را در کوله‎‌بارشان اندوخته‌اند. امّا عدّه‌ای دیگر، زیان می‌کنند؛ هر چه سرمایه خرج می‌کنند، در مقابل گناه انباشته، و آتش درون جانشان را می‌افروزند؛ روزی آتش، شعله خواهد کشید. مثلاً قرآن، درباره‌ی مال حرام می‌فرماید:

<يَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا >[[16]](#footnote-16)؛

<(در حقیقت،) تنها آتش می‌خورند؛ و بزودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند.>

آتش می‌خورند؛ الآن این آتش خاموش است، امّا به همین زودی شعله‌ خواهد کشید. پس همه کاسبیم، چنانکه مولای زمین و آسمان‌ها، علی؟ع؟فرمود:

<صَبَرُوا أَیَّاماً قَصِیرَهً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَهً طَوِیلَهً، تِجَارَهٌ مُرْبِحَهٌ یَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ>[[17]](#footnote-17)؛

<آن‌ها براى مدّت کوتاهى در این جهان صبر و شکیبایى پیشه کردند و به دنبال آن، آسایشى طولانى نصیبشان شد. این تجارتى پر سود است که پروردگارشان براى آن‌ها فراهم ساخته است.>

یعنی خوشا به حال انسان‌های بیدار که مشقّاتِ زندگی زودگذر دنیا را تحمّل می‌کنند. به‌هر حال خدا خواسته است که دنیا با دشواری‌ها همراه باشد؛

<لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی كَبَدٍ>[[18]](#footnote-18)؛

<که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنجهاست(!.>

پیامبر ؟ص؟ نیز فرمود:

<اللّهُمَّ لا عَيشَ إلاّ عَيشُ الآخِرَةِ>[[19]](#footnote-19)؛

<به خدا كه زندگانی خوش، جز زندگی آخرت نیست.>

به هر حال انسان در این دنیا رنج و مشقّت دارد. انسان‌های بیدار، این رنج‌ها را تحمّل می‌کنند. تحمّل می‌کنند، چون به دنبال این رنج اندک، آسایش طولانی خواهد بود. تحمّل کردن‌ محرومیت‌ها، نوعی مبارزه با نفس و پا نهادن روی شهوات است. البتّه این کار، همراه با رنج و دشواری‌هاست، ولی تجارت پرُسودی است که خدا برای انسان فراهم کرده، وقتی انسان برای تجارت پرسودش تلاش کند، خدا هم خریدار سرمایه‌های او خواهد بود که:

<إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ>[[20]](#footnote-20)؛

<در حقيقت ‏خدا از مؤمنان خريده است ...>

مؤمنین فروشنده‌اند و خدا خریدار. دلیل اینکه خداوند خودش را فروشنده معرّفی نکرده، این است که فروشنده احتیاج دارد که چیزی را می‌فروشد. امّا خدا احتیاجی ندارد که بفروشد؛ بنا بر این خریدار است. انسان‌ها هستند که می‌فروشند؛

<فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بَايَعْتُمْ بِهِ>[[21]](#footnote-21)؛

<پس به اين معامله‏اى كه با او كرده‏ايد، شادمان باشيد.>

خداوند فرموده من متاع اندک شما را می‌خرم، و متاع بی‌پایان یعنی بهشت ابدی به شما می‌دهم. پس منظور قرآن کریم از «کسب اِثم» و کاسب خواندن گنه‌کاران این است که آن‌ها در این دنیا سرمایه‌هایشان را می‌ریزند و کسب گناه می‌کنند!

## قیامت، نزدیک است

<سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ>؛

«اقتراف» یعنی ارتکاب؛ یعنی به همین زودی نتیجه‌ی ارتکاب خود را خواهند دید. «س» در «سیجزون» علامت آینده است، ولی با «سَوفَ» متفاوت است؛ «سَوفَ» نشان‌دهنده‌ی آینده‌ی دور، امّا «س» نشان‌گر آینده‌ی نزدیک است. نفرموده «سَوْفَ یُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ» فرموده است: <سَيُجْزَوْنَ>؛ یعنی به همین زودی مجازات خواهند شد. امّا منظور از «به همین زودی» چه زمانی است؟ قیامت یا همین دنیا؟ این هر دو مورد، محتمل است؛ ممکن است سؤال شود که قیامت دور است، پس چرا همراه «س» آمده؟ باید در پاسخ بگوییم: قیامت نزدیک است، زیرا خداوند در سوره‌ی معارج فرمود:

<إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا۞وَنَرَاهُ قَرِيبًا>[[22]](#footnote-22)؛

<زیرا، آن‌ها، آن روز را دور می‌بینند، و ما آن را نزدیک می‌بینیم<!

قیامت به زودی فرا خواهد رسید. در روایت داریم وقتی قیامت فرا می‌رسد، انسان چنان از دنیا فاصله گرفته و در آغوش قیامت می‌افتد، گویی که همیشه قیامت بوده. اگر در زندگی خودمان به سال‌های دور و دوران طفولیت یا جوانی برگردیم، چنان از ما دور شده، گویی که اصلاً نبوده است. مثلاً در گذشته مجالس انسی با رفقا و دوستان داشتیم، و حال همه‌ی آن‌ها مرده و زیر خاک پوسیده‌اند؛ آن مجالس چنان از ما دور شده، گویی که هرگز نبوده است؛ قیامت هم، نسبت به دنیا چنین وضعی پیش خواهد آمد ؛ پس دلیل آینده‌ی نزدیک بودنش همین است.

## بلا، صفابخش روح

یا ممکن است منظور از مجازات نزدیک در دنیا باشد؛ در همین دنیا هم بسیاری از مردم کیفر می‌بینند، امّا نه همه‌ی مردم. فرعون کیفر خود را در این دنیا ندید؛ چهارصد سال حکومت کرد و <أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَی>[[23]](#footnote-23) هم گفت و خیلی هم آسان مرد؛ چند قطره آب در گلویش ریخت و مرد. البتّه که خدا مردمان تبهکار را در دنیا کیفر نمی‌دهد؛ کیفر آن‌ها در آخرت است؛

<النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا>[[24]](#footnote-24)؛

<عذاب آن‌ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند.>

امّا گروهی دیگر، بخشی از کیفرشان را در دنیا می‌بینند. هرکس بهتر باشد، زودتر کیفر می‌بیند؛ خوبان، در این دنیا تنبیه می‌شوند تا پاک‌تر شوند. بله؛ هرچه گرفتاری بیشتر باشد، برای مؤمن بهتر است، چون موقع رفتن، بسیار پاک و مصفّا می‌رود. لذا بعضی‌ها وقتی گناه می‌کنند، میانِ مردم رسوا می‌شوند؛ مثلاً به زندان می‌افتند، یا ورشکسته و یا اعدام می‌شوند. برای اعمال بد انسان، کیفرهای موقّتی در دنیاست. پس ممکن است منظور از «سَيُجْزَوْنَ» مجازات، هم در دنیا و هم در آخرت باشد؛ هر دو صحیح است.

## خطر فسق! از جادّه‌ی بندگی خارج نشوید!

<وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ...>؛

گوشت‌هایی که هنگام ذبح آن، اسم خدا برده نشده بر شما حرام، و خوردن آن، فسق است؛ <وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ>. فسق یعنی خارج شدن از مسیر عبودیت. مسلمان و مؤمن به وحی، نمی‌تواند طبق فرمان خدا عمل نکند. اگر مؤمن و قرآنید، من دستور می‌دهم که گوشت غیر مزکّیٰ نخورید، در غیر این‌صورت فاسقید و از مسیر بندگی خارج شده‌اید.

## وسوسه‌های شیاطین

<وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ...>؛

باز هم تکرار می‌کند: مراقب باشید! شیاطین، محرمانه به دوستانشان، مطالبی را محرمانه القاء می‌کنند، آن‌ها هم درباره‌ی احکام دینتان با شما مجادله می‌کنند. مثلاً شبهه‌افکنی کرده و می‌گویند ما درس خوانده‌ و آزمایش کرده‌ایم، مگر نگفتن یک «بسم الله» چه ضرری به گوسفند رسانده که شما می‌گویید این مردار است؟ در زمان جاهلیت هم می‌گفتند شما که می‌گویید اگر حیوان، خودش مرده باشد، حرام است، ولی اگر طبق دستور خودتان، او را بکشید، حلال است. مگر چه تفاوتی دارد؟ آن مردار کشته‌ی خداست؛ کشته‌ی خدا حرام، ولی کشته‌ی شما حلال است؟! افکار و اقوالی از این قبیل، وسوسه‌ی شیطان است. غافل از اینکه بحث بر سرِ کشته‌ی خدا و کشته‌ی من نیست؛ دستور خدا این است: گوسفندی که هنگام ذبحش، نام من برده نشده، حرام است، و گوسفندی که هنگام ذبحش نام من برده شده، حلال است.

## شرک، همواره در کمین

<... وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ>؛

مراقب باشید! اگر از حرف‌های آنان پیروی کنید، مشرک خواهید شد. حقیقت این است که «هر گنه‌کاری مشرک است، چون برای خدا، هوای نفس را شریک قرار داده و از او اطاعت کرده است».

<وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ>[[25]](#footnote-25)؛

<بيشترشان به خدا ايمان نمى‏آورند، جز اينكه [با او چيزى را] شريک مى‏گيرند.>

آن‌ها شرک در اطاعت دارند. طبیعتاً کسی که نماز شب می‌خواند، قبل از اذان، در مسجد حاضر است، با جماعت، نماز صبح می‌خواند و تعقیبات و قرآن می‌خواند و پس از رفتن به بازار، ربا می‌خورد، مشرک است.او صبح آمده خدا را عبادت کرده، چون خدا گفته است مرا بخوان؛ او هم خوانده، امّا پس از رفتن به بازار، از شیطان و هوای نفس اطاعت کرده است. در بازار مشرک شده ، چون با اطاعت از هوای نفسش، ربا خورده و تقلّب کرده است. پس هر گنه‌کاری مشرک است؛ اگر کار نماز، روزه یا هر کار خیری انجام می‌دهد، خدا را اطاعت می‌کند. و جایی‌که گناه می‌کند، مطیع هوای‌نفس است. شرک چیز عجیبی نیست، بلکه مواردی از این قبیل است که بسیار با آن، مواجه هستیم.

دو راه بیشتر نیست: توحید و شرک. گنه‌کاران از کدام دسته‌اند؟ آیا موحّدند؟ اگر موحّد بودند که به دنبال شیطان و نفس امّاره نمی‌رفتند؛ پس موحّد نیستند و توحید واقعی ندارند. توحید، ریشه‌ی دین است؛ توحید وقتی ترکیب شود، شریعت است، شریعت هم وقتی تحلیل شود، توحید است. اگر شریعت و دستورات الهی را تجزیه و تحلیل کنیم، سر از توحید در می‌آوریم. چنانچه دیدیم کسی در شریعت، مشکل دارد و گنه‌کار است، باید بدانیم که او مشرک است.

## سرّ مگو

<أللّهُمَّ إنِّى أَسْئَلُكَ بِحَقِّ فاطِمَة وَ أَبيْها وَ بَعْلِها وَ بَنِيْها وَ السِّرِ الْمُسْتَوْدَعِ فِيْها أنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أنْ تَفْعَلَ بِى ما أنْتَ أهْلُهُ وَ لا تَفْعَلَ بِى ما أنَا أهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِين>[[26]](#footnote-26)؛ یعنی خدایا تو را قسم می‌دهم به حقّ فاطمه ؟سها؟، به حقّ پدر فاطمه ؟عهما؟، به حقّ همسر فاطمه ؟عهما؟، و به حقّ فرزندان فاطمه ؟عهم؟ و سرّی که در وجود فاطمه ؟سها؟ به امانت گذاشته‌ای که ما نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم آن سر چیست، درود بفرستی بر محمد و آل محمد و آن‌گونه که خود شایسته‌ی آنی با من رفتار کنی، نه آن‌گونه که من سزاوار آنم.

یکی از بزرگان از بنده پرسید که این سرّ چیست؟ گفتم: اگر بنا بود ما بفهمیم که سرّ نبود. سرّ، یعنی مطلبی پنهان که ما قادر به درک آن نیستیم؛ فقط خودش، پدرش، همسرش و فرزندانش آن را درک می‌کنند. ولی همین مقدار می‌گوییم که خداوندا به حق آن سرّ مستودع در فاطمه ؟سها؟:

به همه‌ی ما توفیق بهره‌برداری از قرآن و عترت عنایت بفرما؛

قلب‌های ما را منوّر به نور ایمان بگردان؛

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما.

1. . حلال شمردن [↑](#footnote-ref-1)
2. . حرام شمردن [↑](#footnote-ref-2)
3. . حیوانی که طبق دستور شرع مقدس کشته نشده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی مبارکه‌ی نحل/ آیه‌ی 44 [↑](#footnote-ref-4)
5. .الإرشاد/ ج1/ ص233 [↑](#footnote-ref-5)
6. . یعنی به هیچ عنوان پاک نمی‌شوند. [↑](#footnote-ref-6)
7. . قابل پاک کردن. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سَر بُرَنده [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره‌ی مبارکه‌ی انعام/ آیه‌ی 110 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره‌ی مبارکه‌ی آل‌عمران/ آیه‌ی 19 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره‌ی مبارکه‌ی نحل/ آیه‌ی 115 [↑](#footnote-ref-11)
12. . طبق قاعده‌ی فقهى «کلّ حرام مضطرّ الیه فهو حلال‏» [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر/ آیه‌ی 28 [↑](#footnote-ref-13)
14. . خوف از پروردگار [↑](#footnote-ref-14)
15. . تحف العقول/ ص481 [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء/ آیه‌ی 10 [↑](#footnote-ref-16)
17. . نهج البلاغه/ خطبه 193 [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره‌ی مبارکه‌ی بلد/ آیه‌ی 4 [↑](#footnote-ref-18)
19. . [كنزالعمّال/ ج 3/ ص 379/ ح 7038](http://www.hadithlib.ir/hadithtxts/chel/1001256/) [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره‌ی مبارکه‌ی توبه/ آیه‌ی 111 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره‌ی مبارکه‌ی توبه/ آیه‌ی 111 [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره‌ی مبارکه‌ی معارج/ آیات 6 و 7 [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره‌ی مبارکه‌ی نازعات/ آیه‌ی 24 <و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»> [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره‌ی مبارکه‌ی غافر/ آیه‌ی 46 [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف/ آیه‌ی 106 [↑](#footnote-ref-25)
26. .اقبال [↑](#footnote-ref-26)